عدد ایام	امساك ازالی ساعت	امساك ازالی دقیقه	امساك غروبی ساعت	امساك غروبی دقیقه	امساك بدتمكين ساعت	امساك بدتمكين دقیقه	اوقات ضحی ساعت	اوقات ضحی دقیقه	تمكين طلوع ساعت	تمكين طلوع دقیقه	كسر ساعت	كسر دقیقه	عصر اول ساعت	عصر اول دقیقه	عشا ساعت	عشا دقیقه	ایام هفته	ماه
١	١٠	٥٠	١٠	٤٢	١٠	٤٩	١١	٤١	١٢	٣٠	٦	١٥	٩	٣١	١	٣٠	ج	٢٨
٢	١٠	٣٢	١٠	٣٩	١٠	٤٦	١١	٣٨	١٢	٢٨	٦	١٤	٩	٣٠	١	٣٠	ج	٢٩
٣	١٠	٣٠	١٠	٣٧	١٠	٤٤	١١	٣٥	١٢	٢٥	٦	١٢	٩	٣٠	١	٣٠	ج	١
٤	١٠	٢٧	١٠	٣٤	١٠	٤١	١١	٣٢	١٢	٢٢	٦	١١	٩	٢٩	١	٣٠	ب	٢
٥	١٠	٢٤	١٠	٣١	١٠	٣٨	١١	٣٠	١٢	١٩	٦	٩	٩	٢٩	١	٣١	ا	٣
٦	١٠	٢١	١٠	٢٨	١٠	٣٥	١١	٢٧	١٢	١٧	٦	٨	٩	٢٨	١	٣١	ز	٤
٧	١٠	١٨	١٠	٢٥	١٠	٣٢	١١	٢٤	١٢	١٤	٦	٧	٩	٢٨	١	٣١	و	٥
٨	١٠	١٥	١٠	٢٢	١٠	٢٩	١١	٢١	١٢	١١	٦	٥	٩	٢٧	١	٣١	ه	٦
٩	١٠	١٢	١٠	١٩	١٠	٢٦	١١	١٧	١٢	٨	٦	٤	٩	٢٧	١	٣١	د	٧
١٠	١٠	١٠	١٠	١٧	١٠	٢٤	١١	١٤	١٢	٤	٦	٣	٩	٢٦	١	٣١	ج	٨
١١	١٠	٧	١٠	١٤	١٠	٢١	١١	١٣	١٢	٣	٦	١	٩	٢٦	١	٣١	ب	٩
١٢	١٠	٤	١٠	١١	١٠	١٨	١١	١٠	١٢		٦		٩	٢٥	١	٣١	ا	١٠
١٣	١٠	١	١٠	٨	١٠	١٥	١١	٧	١١	٥٧	٥	٥٨	٩	٢٥	١	٣١	ز	١١
١٤	٩	٥٨	١٠	٥	١٠	١٢	١١	٥	١١	٥٤	٥	٥٧	٩	٢٤	١	٣٢	و	١٢
١٥	٩	٥٥	١٠	٢	١٠	٨	١١	٢	١١	٥٢	٥	٥٦	٩	٢٤	١	٣٢	ه	١٣
١٦	٩	٥٢			١٠	٦	١١	٥٣	١١	٤٩	٥	٥٤	٩	٢٣	١	٣٢	د	١٤
١٧	٩	٤٩	٩	٥٧	١٠	٣	١٠	٣٦	١١	٤٦	٥	٥٣	٩	٢٢	١	٣٢	ج	١٥
١٨	٩	٤٦	٩	٥٣	١٠		١٠	٣٣	١١	٤٣	٥	٥١	٩	٢٢	١	٣٢	ب	١٦
١٩	٩	٤٣	٩	٥٠	٨	٥٧	١٠	٥٠	١١	٤١	٥	٥٠	٩	٢١	١	٣٢	ا	١٧
٢٠	٩	٤٠	٩	٤٧	٩	٥٥	١٠	٤٧	١١	٣٨	٥	٤٩	٩	٢١	١	٣٢	ز	١٨
٢١	٩	٣٧	٩	٤٤	٩	٥١	١٠	٤٤	١١	٣٥	٥	٤٧	٩	٢٠	١	٣٣	د	١٩
٢٢	٩	٣٤	٩	٤١	٩	٤١	١٠	٤٠	١١	٣٢	٥	٤٦	٩	١٩	١	٣٣	ه	٢٠
٢٣	٩	٣١	٩	٣٨	٩	٤٥	١٠	٣٨	١١	٣٠	٥	٤٥	٩	١٩	١	٣٣	ز	٢١
٢٤	٩	٢٨	٩	٣٥	٩	٤٢	١٠	٣٥	١١	٢٧	٥	٤٣	٩	١٨	١	٣٣	ج	٢٢
٢٥	٩	٢٥	٩	٣٢	٩	٣٩	١٠	٣١	١١	٢٤	٥	٤٢	٩	١٧	١	٣٤	ب	٢٣
٢٦	٩	٢٢	٩	٢٩	٩	٣٦	١٠	٢٩	١١	٢١	٥	٤٠	٩	١٦	١	٣٤	ا	٢٤
٢٧	٩	١٩	٩	٢٦	٩	٣٣	١٠	٢٦	١١	١٩	٥	٣٩	٩	١٦	١	٣٤	ز	٢٥
٢٨	٩	١٦	٩	٢٣	٩	٣٠	١٠	٢٣	١١	١٦	٥	٣٨	٩	١٥	١	٣٤	و	٢٦
٢٩	٩	١٣	٩	٢٠	٩	٢٧	١٠	٢٠	١١	١٣	٥	٣٦	٩	١٤	١	٣٤	ه	٢٧
٣٠	٩	١٠	٩	١٧	٩	٢٤	١٠	١٧	١١	١٠	٥	٣٥	٩	١٣	١	٣٥	ه	٢٨

ظهور طولانی

افراط العجوز

نوروز

فورتنه

٩

رساله فقرات شیخ عبدالله کهروری

خداوندا بعزت آنکه بفردانیت ذات متفردی وبوحدانیت
صفات متصفی استحقاق عبادت وعبودت جز تو کس را
ثابت نی بکمال حکمت وقدرت نامتناهی خود آثار انوار
جمال وکمال خود از دریچهٔ موجودات ظاهر گردانیدی خاصان
خود را بواسطهٔ مشاهدهٔ آثار کمال خود بخود راه دادی
واز وحشت التفات بادون خود بکمال عنایت قدیم
خود خلاص گردانیدی وطایفهٔ دیگر را هم بواسطهٔ مشاهدهٔ
این آثار تمام مشغول مظاهر گردانیدی واز خود

رهایی

C[I] MAHMUD EFENDİ
E ŞİKT'S
Vakıf Kütüphanesi
1929

رهایی ندادی يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا
کنیل مصر ماء للمحبوبین ٭ وبلاء للمحجوبین بیت
آب نیل است بقبطی خون نمود ٭ قوم موسی را نه خون بود آب بود
خداوندا بعزت آنانکه ایشانرا از خود رهایی دادی وراه
وصول بجانب خود بر ایشان گشاده گردانیدی وبعبادت
حقیقیه که عبارت از عبادت ذاتیه است تمام هستی ایشانرا
از پیش ایشان برداشتی ما فقیرانرا نیز بحرمت این
برگزیدگان بحقیقت بندگی خود راه نمای تا یکنفس ما
بیچارگان نیز ذوق بیخودی چشیده از خود فارغ آییم
واز حقیقت مسلمانی بویی بمشام ما رسد مثنوی
لذت دید مسلمانیم ده ٭ نیستی نفس ظلمانیم ده ٭
کفر کافر را ودین دیندار را ٭ ذرهٔ دردت دل عطار را
الهی بعزت آنکه بی نیازی ونیاز همه را امید آنی

و همه را بایست ضروری میدهی جز تو کس را بر آوردن
حاجات ایشان مسلم نیست که ما را ازانکه بخود از برای
خود اندیشیم خلاصی داده باندیشه که از نزد تو باشد
واز برای تو باشد و بتو باشد و در تو باشد مشرف
گردان و یکنفس از مشغولی باین اندیشه بکمال کرم مگذار
که بچیزی دیگر مشغول گردیم خداوندا هر که بدو دیدن
مبتلا گشت غیر از تو او را کیست که از ظلمت شهود غیر تو
بدیده نور وحدت تو خلاص گرداند **اگر پرسند که**
معتقد درویشان خانوادهٔ حضرت خواجگان قدس الله
ارواحهم چیست بگو اعتقاد اهل سنّت و جماعت
و دوام عبودت که بی اداء عبادت متصوّر نیست
و آن عبارت از دوام آگاهی است بجناب حق سبحانه
و تعالی بی مزاحمت شعور بوجود غیری بلکه ذهول

3 از صفت آگاهی بوجود حق سبحانه **بعد** از تصحیح
عقیده بموجب کتاب و سنّت و متابعت سلف از
صحابه و تابعین و تبع تابعین و ایمه که بر طریق سنت
و جماعت ثابت قدم و راسخ اند رضوان الله علیهم
اجمعین هیچ چیز مهم تر از دانستن علم احکام ایمه
هرکس را بر طریقهٔ مجتهدی که خود را متابع او گردانیده است
نیست از علم حرام و حلال و علم نماز و روزه و زکوة
و حج و علم طهارت و حیض و نفاس پس بعد از
احکام عقیده و دانستن علوم که فرض است عمل بموجب
عقیده و دانسته لازمست تا بسبب ترک اوامر و باز
داشتن خود را از ترک آنچه او را ازان باز داشته اند
مستحق عقوبت دنیا و آخرت نشود و بعد از احکام عقیده
و احکام عمل قناعت باین مقدار باید که گروه نشود

تا از جمله زیان زدگان نباشد بلکه باید که همگی
خود را دران صرف کند که دل او را هیچ چیز از یاد
حق سبحانه بر سبیل تعظیم و انکسار مانع نیاید تعظیمی که
هیچ چیز را غیر حق سبحانه در دل وی عظمی نماند انکساری
که از غایت شکستگی خود را گم کرده از خود بتمامی تهی
شود رزقنا الله و ایاکم النجاة من الشعور بغیر الله
بحرمة محمد صلی الله علیه وسلم حصول سعادت دوام شهود
و حضور بحق سبحانه بی مقدمهٔ انقطاع از شواغل کونیه
چونکه میسر نیست بنسبت اکثر و بی تصرف جذبه بنسبت کل
بضرورت کسانی را که دل خواست نیل ایشان اینچنین
سعادتست بنقد باید که اعراض از موانع صوریه و
و معنویه کرده فرصت را غنیمت دانسته بهمگی خود را
متوجه بحق سبحانه سازند طریقه مشغولی بان حضرت جل ذکره

جز باین نیست که بعد از تمکن در عقاید صحیحه و تمکن
در ادای وظایف بندگی بشرط علم و صحت عقیده دل
خود را از هر چه غیر حق سبحانه است آزاد و خلاص
گردانیده ذکری از اذکار را که موجب جمعیت
هم است اختیار کند مشایخ طریقت رضوان الله
علیهم اجمعین از جمله اذکار ذکر لا اله الا الله را
اختیار کرده اند بسبب آنکه در نفی خواطر ردیه و ظهور
نسبت فنا ماسوی تجلی حق سبحانه بصفت بقا و یگانگی
این کلمه اتم است پس هر بار که این کلمه را بزبان یا بدل
میگوید در لا اله وجود خود را و تمام ماسوا را بفنا
و نیستی ملاحظه میکند و در گفتن الا الله ذات قدیم
حق سبحانه را بصفت بقا و یگانگی و مقصودی ملاحظه
میکند باید که در هر گفتن دل خود را آگاه سازد تا آنکه

غیر حق سبحانه مقصودی ندارد اگر مواظبت بتکرار
کلمه بجایی رسد که هر چیز که غیر آن حضرتست از دل
رفت میل و محبّت یکتا شد گفتار ذکر و صورت ذکر نیز
از دل رفت حضوری و وقوفی دل را میسّر شد که بی توسط
ذکر گفتن همیشه حاضرست شغل بذکر موجب فتور در نسبت
حضور مع الله می شود باید که بهمگی خود همت بران
دارد که چنان گم در بحر حضور و شهود شود که از وصف
شهود و حضور خود نیز ذاهل شود اینست که اکابر ازین
تعبیر بفنا، فنا کرده اند بعد از حصول سعادت این
عظمی که متمنّای تمامت از کیاست اگر ترا دیده ور
گردانیده نمایند که نسبت این همه اعمال و اخلاق
و احوال بتو آن چنانست که نسبت آب بناودان
و کوزه همچنانکه کوزه و ناودان از شرف جز آن نیست که

آب از انجا ظاهرست سعادت تو جز آن نیست که
ترا بمنزله جویی گردانند که علو پس انوار تجلیات بی نهایت
از تو ظاهر شود چون باین دید مشرف گردانند تحقیق
اخلاص اینجا روی نماید نقاب تویی از پیش برداشته
جمال خود را ظاهر گردانیده ترا چنان نیست گرداند که
هر چند خود را جویی هر گز نیابی بعد از ترقی باین مقام
عظمی اهل کشف گفته اند آنچه گفته اند یکی لَا یَعْرِفُ اللهَ غَیْرُ الله
گفت یکی لَا یَذْکُرُ اللهَ غَیْرُ الله یکی ما قال اَحَدٌ اَللهَ اِلَّا الله زنهار
پیش از انکه چنان نشوی که هر چند در خود نگاه کنی غیر
شریعت نه بینی و ازین درجه تا ترقی بآن درجه نکنی که
خود را مستغرق ذکر بینی و از استغراق در ذکر ترقی
بآن نکنی که از غایت حضور حق سبحانه ذکر تو از تو گم
شود و تا درین مرتبه خود را گم نکنی زنهار حکایات

بلند مردم بر دل میار و مشنو تا از جملهٔ بدان بی معنی
و هرزه گویان نباشی بلکه تا از جملهٔ توحید گویان حرام
خوار بی عمل جاه جوی باطل احمق ملحد که بحقیقت
ایشان بدانی اند که مقاتله با ایشان و زبان و دست
و سیف باید کرد نباشی اعاذنا الله من شرهم
بحرمت محمد صلی الله علیه و سلم

از انفاس قدسیهٔ بزرگواران این امت است
رضوان الله علیهم اجمعین جملهٔ دنیا فضولیست
مگر پنج چیز نانی که سد رمق بود آبی که تشنگی برد
لباسی که ستر بوشد علمی که بآن عمل کند مسکنی که درو
ساکن باشد

برخورداری از حیات
کسی راست که دلش از دنیا سرد باشد و بذکر حق
سبحانه گرم حرارت قلبش نگذارد که محبت دنیا

گرد حریم دل گردد تا چنان گردد که اندیشه اش
جز حق سبحانه هیچ نباشد

سابقانکه
انجذاب بآن حضرت در حقیقت ایشان مفطورست
از دوام انتظار شهود جمال و وصول بآن ذات که
ظاهر از غلبهٔ محبت است همچنانکه نظر بصیرت ایشان
از شهود جمال آن ذات غایب نیست توان گفت که
بواسطهٔ احدیت بصر و بصیرت نظر بصر نیز از ان
جمال غایب نیست سبحانه ما وقع بصری الا علیه
می تواند بود که ازین جهت باشد از انفاس قدسیه
بزرگانست چون یقین بکمال رسید دریچهٔ درحس بصیره
پیدا آید که زیادتی بران صورت نه بندد که لو کشف
الغطاء ما ازددت یقینا

بلند همت
کسی است که قوة دراکهٔ خود را اگر استطاعت آن دارد که

بحق سبحانه مشغول گرداند باید که فرصت را غنیمت شمرد
با خداوند خود در هر نفس مصروف گرداند و اگر داند که
این قوّت در و نیست باید که او را صرف در چیزی
کند که سبب مشغولی بآن حضرت گردد

مردک سعی کن تا از مرتبهٔ مردکی بگذری و بمقام
مردی برسی آیا هرگز دانی که مردک کیست
و مرد کدامست بدانکه مردک آن مبارزیست که
در میدان جَاهَدُوا فِینَا تیغ لا بردست گرفت
و بمحاربهٔ اعدآء الله که نفس و شیطانست مشغول
گشت و مرد آن غازیست که بتیغ توحید
سر اغیار برداشت و از تشویش محاربه آسوده گشت
غیر ازین دو طایفه را زن نیز مشمار که ایشان
مثل چهارپایانند اُولٰئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ

بیت قرب نی بالا نه بستی رفتن است ۞
۞ قرب حق از قید هستی رستن است
قال الامام حجة الاسلام ۞ هستی تو آنست که معلوم تست
چون بذکر هستی حق سبحانه از آگاهی بمعلوم خود
خلاص شدی از حبس هستی رستی
در هر دلی که از تاثیر تجلی حق سبحانه بصفت ارادت
جست وجوی حاصل شد باید که این نعمت را عظیم
دانسته بشکر این نعمت قیام نماید به بذل همگی خود
در عبادت حضرت حق سبحانه و تعالی بناء این کار
بران کند که اکابر و علما و اولیا کرده اند از احکام
عقیده بر طریقهٔ سنّت و جماعت که بتحقیق فرقهٔ
ناجیه این طایفه اند از اصول اعتقادات به نسبت
حق تعالی و به نسبت آنچه انبیا علیهم الصلوة والسلام

از حق سبحانه اخبار کرده اند از امور غیبیه از حشر
و نشر و بهشت و دوزخ و از حساب و عقاب و ثواب
و سایر آن بعد از احکام این عقیده همگی همت
بران دارد که علومی که صحت عبادت بی آن میسر نیست
حاصل کند از علم طهارت و نماز و علم روزه و زکوة
اگر مال دارد و علم نکاح و ظهار و ایلا و کفارت
بنهجی که مختار علماست و عزیمت است بعد از
ملازمت علما که بحقیقت رحمت عالمیانند تمامی همت
همگی خود را صرف طریقهٔ اولیا کند که از انقطاع
صوری و معنوی تجرید همت از التفات بهر چه
سبب مشغولی بغیر حق سبحانه باشد لازم خود داشته
در قطع علایق صوری و معنوی بجان کوشند
بنیاز تمام علی الدوام منتظر آن باشد که حق سبحانه

او را از خودی او و غیر او نجات داده بمحض عنایت
بخود مشغول گردانیده از هر چه هست بتمامی آزاد گرداند
خصوصاً اشتغال بطریقهٔ خواجگان و خلفاء ایشان
که بحقیقت این طریقه نسخهٔ جامعه است مر مجموع
طرق اولیا را باید که تمامی خود را باین طریقه بدهد برین
وجه که از دنیا بحد ضرورت کفایت کند در خوردن
و پوشیدن و مسکن ازین جمله بآن مقدار کفایت کند که
بی آن از ورزش طریقهٔ اولیا می ماند اگر مقدار
ضرورت از اخوان که همت ایشان مصروف خدمت
برادرانست بی منت حاصل شود باید که آنرا مددی
از حق سبحانه دانسته بسنده بآن کرده بتمامی خود را
مشغول بطریقهٔ بزرگان این خانوادهٔ بزرگ گردانیده
صرف رغبت از همه لذات کرده از حق سبحانه

طلبد که آن حضرت او را بوجدان حلاوت ذکر از همه
لذات خلاص گرداند تا برسد بآن دولت که ذکر ذات
صفت ذاتی او شود یعنی بهیچ وجه حقیقت او از خود
ذکر ذات را دور نتواند کرد حصول این سعادت را
جمعی شاهد گفته اند و جمعی مشاهده گفته اند جمعی تعبیر
بتجلی ذات کرده اند باری ذکر حقیقی که مقصود از بندگان
آنست که آراسته بآن باشند عبارت از حصول
یاد داشت است که حضور بی غیبت است بعد از آراسته
شدن حقیقت انسانی بعقاید صحیحهٔ اهل سنت و جماعت
و دانستن احکام شرعیه که بناء عبادت بر آنست
اقتصار کند بر فرایض و سنن و تهجد و شکر وضو
و چاشت و اشراق که مختار صوفیه و بعضی از علماست
و همیشه خود را بران دارد که در هر نفس بر طریقهٔ مقرر خواجگان

خود را بذوق مشغول گرداند و اگر مددی از اخوان
در امر معاش ضروریه نیاید بقدر ضرورت بکسبی
یا تجارتی یا کاری دیگر مشغول گردد آن مقدار که ضرورت
او کفایت شود در مسکن اگر با لاچقی یا چیزی کفایت سازد
موجب وجدان فراغت بس عظیم بود در خوردنی بانچه
از آن پایه تر نباشد قناعت بسیار نیکست در پوشیدنی
بآن مقدار که دافع سرما و گرما باشد بسنده باید کرد
تا آن زمانی که اشتهای او از مجموع بسبب حلاوت ذکر
و دولت شهود نیست شود اگر حق سبحانه برای مصالح دیگران
بعضی از حظوظ محظوظ گرداند متضمن خیر کثیر نسبت او
و دیگران خواهد بود اگر در صحبت اخوان دل را بشرف
نگاه داشت یا یاد داشت بی توسط ذکر مشرف گردانند
نعمتی بس عظیم است باید که همگی همت مصروف بر نگاه داشت

آنچه از صحبت حاصل شده باشد مثل نگاه داشت ادب
صحبت و مولّع بودن بر صحبت بشرط آنکه از حظوظ نفسانی
مبرا باشد و تغافل از معایب برادران و بر آوردن
مرادات ایشان خصوصاً مرادات دیگر بعضی مستحب است
و بعضی واجبست صدق واخلاص و بی اعتراض بودن را
بنسبت اخوان تاثیر بس عظیم است در ظهور جذبه و در نسبت
این طایفه الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ
أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ حقیقة الذکر طرد الغفلة
حقیقة ذکر دور کردن غفلت است از دل حقیقت ذکر بحقیقت
منزه است از حرف و صوت عربی و فارسی و غیر آن
طریقی که نگاه داشت این آسان تر باشد آنست که دم را در زیر
ناف حبس کرده لب را بر لب چفسانیده و زبان را بر کام برده چنانکه
دم در درون بسیار تنگ نشود و در بیرون آمدن و در درون

آمدن و مابین النفسین آگاه باید بود که آگاهی و ذوق
از دل دور نشود اگر در صحبت اینچنین آگاهی که ذکر کرده
شد حاصل شود خلاصهٔ ذکر حاصل شد مغز و روح
ذکر آنست که دل آگاه بحق سبحانه باشد این آگاهیست که
دل را بخود آرام دهد و از غیر خود معرض و متنفر گرداند
و اگر اینچنین آگاهی دل ربای بیقرار گردانندهٔ آرام
بخشنده حاصل نشد طریق آنست که ذکر گفته شود به دل
باین طریق که حقیقت دلرا که عبارت ازان معنی مدرکه
درّاکه که هر طرف میرود و از همه چیز می اندیشد در طرفة
العینی اورا بآسمان رفتن و تمام عالم را سیر کردن
میسّر ست و اورا از همه اندیشها بیزار گردانیدن
و همه را بر خود سرد گردانیدن می باید و دم خود را در
زیر ناف می باید داشت و لب را بر لب چفسانید

وزبانرا برکام این دل راکه کفته شد متوجه کوشت
پاره که برصورت صنوبر است کردانید او را مشغول
بذکر کفتن کردانید باین طریق که کلمهٔ لا را بطرف بالا
کشند وکلمهٔ اله را بطرف دست راست حرکت
کرده وکلمهٔ الا الله را سخت بر دل صنوبری زنند
چنانکه اثر حرارت او بر تمام اعضا برسد و بر طرف
نفی وجود جمیع محدثات را بنظر فنا و ناخواستن
مطالعه باید کرد و در طرف اثبات وجود حق سبحانه را
بنظر بقا و مقصودی مطالعه باید کرد و در هر نفس
سه بار باید کفت بتعظیم تمام نکاه داشت این نسبت
در همه اوقات باید در کفتن و رفتن و خوردن و
نشستن و در هنکام درس و وعظ و بیع و شرا
و در تمامت مشغولیها باید که بدوام ذکر کفتن

بدرون مشغول باشد تا بسبب ذکر کفتن بآنجا رسد که
دل او از مجموع چیزها منقطع شود حقیقت ذکر که
مذکور شد در دل فرود آمده وصف لازم دل شده او را
بخود آرام داده از غیر خود بتمامی نجات داده در خود
مستغرق کرداند **نظم** ذکر کو ذکر تا ترا جانست
پاکی دل بذکر یزدانست ٭ چون تو فانی شوی ز ذکر بذکر
ذکر خفیه که کفته اند آنست ٭ مقصود از ذکر آنست که
حقیقت دل بحق سبحانه آکاه شده از غیر آن حضرت
بی شعور شود هرکاه که اینچنین تصرفی از ذکر کفتن
در دل ظاهر شود باید که این نعمت را غنیمت داشته
خود را بتمامی باو داده از خودی خود خلاص شود چون
این حال نماند باید که بذکر بطریقهٔ مقرره مشغول باشد
باجتهاد تمام وافتقاری عظیم وانکساری هرچه تمامتر

تا رابطهٔ حیات باقیست باید که همتش جز این معنی نباشد که
بجایی او را التفات نکند باید که فتور و قصور را در خود
راه ندهد کمال سعادت جز این نیست که او را حق سبحانه
بخود مشغول کرداند هرچه شود ازین بهتر چه باشد که
دل او کرفتار آن حضرت شد بیت تو در افکن خویش قسم تو زدست
خواه ماتم باش خواهی سور باش لیس للانسان
الا ما سعی آنچه از تو مطلوبست بی آرامی پیش نیست
و نالیدن از درد فرقت و دوام نیاز بدان حضرت که
ترا از میانه بردارد بشهود هستی خود پر توانیست
از تو باید که این معنی ظاهر باشد چون بیقراری وبی آرامی
در تو ظاهر شد بکمال بندکی متحقق شدی اکر عنایت
فرموده بشرف یافت شهود و وصول رسانند
آن کار خداوند است

لا اله الا الله درین کلمه نفی آله باطله است
و اثبات اله برحق که در خارج منحصر است در فردی که
آن ذات واجب الوجود است که معبود برحق است
هر که این کلمه را یکبار میکوید بجهة آنکه پیغامبر علیه الصلوة
والسلام کفته است که این کلمه را می باید کفت او از
برای همین معنی که پیغامبر کفته که بکو میکوید او مسلمانست
این نوع کفتن متضمن تصدیق رسالت آن حضرت
هست تصدیق رسالت او متضمن تصدیق است بتمام
آنچه او صلی الله علیه وسلم از نزد حق سبحانه آورده
است بعد تحصیل تصدیق بکفتن این کلمه بامر پیغامبر
علیه من الصلوات اتمها و من التحیات ایمنها تکرار
این کلمه از برای آنست که حقیقت ایمان که اذعان
و قبول است چنان در دل متمکن شود که بسطوت

نورانیت این کلمه در نفس و دل مجال مخالفت پیغامبر
علیه الصلوة والسلام هیچ نماند اگر خواهد و اگر
نخواهد مسمّی بمخالفت را در وجای نماند از انجاست که
ارباب یقین و تحقیق مبتدیان را تلقین این کلمۀ
طیبه میکنند و در هر گفتن میفرمایند که ملاحظۀ این معنی کنند
لا معبود الا الله جون درین مقام متمکن شوند
و در زمرۀ عبّاد که بحقیقت بندگان برگزیدۀ حق اند
سبحانه داخل شوند این طایفۀ بزرگوار از آن برتر اند که
این همه جهاد برای آن کنند که بحظوظ عاجله و آجله
حقیقت ایشان ملتفت باشد بلکه این همه برای تعظیم
امر و تحقیر نفس خود میکنند جناب ایشان از آن مردم که
این همه برای نیل لذات بهشتی کنند بلند تر است
اگرچه این مردم بسیار بزرگ و عزیز اند که کاری

نباید دانست آن کار را که از حظوظ عاجلۀ فانیه
برای حظوظ باقیۀ حقیقیه صرف رغبت بتمامی کرده
تعمیر اوقات خود بمراضی حق سبحانه کنند بعد از دخول
در زمرۀ عبّاد اگر حق سبحانه بمزید عنایت مشرف گردانیده
او را بجذبۀ از جذبات بی نهایت مشرّف کرداند
بسبب قابلیت که در مرتبۀ عبّاد بسبب اعراض از
اغراض و اعواض حاصل شده است این زمان نسبت با
او همه حق سبحانه شده و هیچ بایستی او را نمانده بر مثال
تشنۀ که از غایت اشتیاق بآب غیر آب را پیش او
قدری نماند و بکلی او مشغول آب شود اگر خواهد خود را
از آب تسلّی دهد نتواند درین مرتبه اگر لا اله الا الله
گوید و اگر لا مقصود الا الله گوید رقم صدق بر جبین او
کشیده از جملۀ صادقان باشد جون حال او چنین شود

تصرف غیر خداوند سبحانه و تعظیم غیر آن حضرت را در دل
او گنجایی نماند اینجا بود که آلهیت هوا و غیر از پیش بصیرت
او بر دارند و آلهیت را مقصود بر حق پیند هوا و سایر
آلههٔ باطله را از تخت خود سرنگون درین مقام پند
سعی باید کرد و بجان باید کوشید و بر مواظبت
بر تکرار این کلمه مدتی که قریب بچهل سال باشد بصدق
تمام و بموافقت دل با زبان اهتمام کرد بامید آنکه
دل را محل نزول سلطان جذبه گردانند تا بسلطنت جذبه آنچه
آنچه غیر و غیریت بموجب کریمهٔ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ
الْبَاطِلُ از دل بتمامی رخت بر داشته بعدم آباد خود
روند سببی که تحصیل اینچنین دولتی بدان میسرست دوام
ذکرست بشرایط آن از موافقت دل با زبان و نگاه
داشت ادب سنت مصطفی و اجتناب از محارم و امثال

او امر و انقطاع از زواید و ترک آمیزش با اهل هوا
و ترک فضول کلام و منام و فضول طعام و دوام افتقار
وانکسار و التجا بحق سبحانه و ترک تعرض به بندگان
حق سبحانه و بقدر امکان از ایشان بار کشیدن و بر
هیچکسی بار ننهادن خود را از همه کم دیدن چنان نیازمند
بودن که همه را بر وی رحم آید طمع بکلی از خلق بریدن و بقدر
امکان فایده بدیگری رسانیدن ازین تقریر توان
دانست که روندهٔ این راه دانش کتاب و سنت
و تتبع آثار سلف از اتقیا و عرفا بی اندازه باید این راه را
بجهل بریدن اصلا میسر نیست بباید دانست که قابلیات
در اصل خلقت متفاوتست کس باشد که بآنچه از ذکر
مقصودست از ذکر باندک وقت برسد کس باشد که
دیر برسد کس باشد که حقیقت ذکر که عبارت از پاک شدن

دل است از التفات بغیر حق سبحانه بتصرف جذبه
بسبب مناسبتی که او را باشد بالتفات خاطر برگزیده
پی توسط ذکر زود مشرف شود می تواند بود که دریک
صحبت بشرف فراغت خاطر از غیر حق سبحانه مشرف
شود لیکن نگاه داشت این دشوار باشد چون دل
بتأثیر صحبت یا بتأثیر التفات خاطری از وحشت مشغولی
بغیر حق سبحانه نجات یافت هرچند این نسبت کم قرار
یابد حصول این نسبت دلیل است بر کمال سعادت
لیکن باید که مثل کودکان پی معرفت نباشد تا بجوزی
و مویزی عوض نکند

هرگاه که لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه گفته شود دل را که لطیفهٔ مدرکه
است حاضر سازد باین وجه که نام خداوند است
حق سبحانه را در دل بوصف محبوبی حاضر کند

اگر ازین ذکر حلاوتی ولذتی در دل باید که از هیچ
چیز این حلاوت نیافته باشد چون چنین حلاوتی
یابد شکر گوید چنان کند که در مقدار سه بار گفتن یا پنج
بار این حلاوت از دل نرود این جا بود که بحلاوت
آن همه لذات را پیش دل او قدری نماند

خوش هنگامی است آن هنگام که همگی
دل از یاد همه چیز تهی شده بیاد حق سبحانه خوش گشته
درین خوشی همه چیز را و خود را فراموش کند بلکه از
یاد کرد خود و خوشی خود بی خبر شود اینست نهایتی که در
ذکر گفته اند و کمال سعادت جز آنکه بنده را بیاد حق سبحانه
از همه چیزها بریده شود بروجهی که او را هیچ پیوندی
با هیچ چیز نماند و در استیلاء این صفت خود را و هر چیز را
فراموش کند دیگر چه تواند بود اگر حق سبحانه خواهد که

بندگان او با چنین سعادتی متوسط یکی از بندگان
معتقد شوند بنده را بعد از چنین نیستی و بیخودی بهستی
وهشیاری از نزد خود مشرف گرداند که این بنده باین
هستی آنچه کند همه خیر و صواب باشد هیچ چیز او را از حق
سبحانه حجاب نشود نظر او در همه چیز بآن حضرت بود
رجوع او در همه حال بآن حضرت همه بروشنایی او
از ظلمت و ضلال گرفتاری و محبت غیر آن حضرت خلاص
شده بروشنایی یاد کرد و استیلاء یاد کرد او معتقد
شوند رَزَقَنَا اللهُ وَاِیَّاکُم الاِسْتِهلاکَ فِیهِ بمنه وکرمه

تو مباش اصلا کمال اینست وبس ؛؛
؛؛ تو در وگم سو وصال اینست وبس
از خود چو گذشتی همه عیش است خوشی ؛؛
رو دل از دشمن بر گیر دوست را طلبیدن چه حاجت است

اَعدا عَدُوّک نَفسُکَ الَّتی بَینَ جَنبَیک

هر کرا حق سبحانه بمحض عنایت از نزد خود بسه قدرت
مشرف گردانید همه سعادت دنیا و آخرت باو عنایت
فرمود یکی آنکه قادر گردانید بر آنکه تن خود را بعبادت
فرض و نفل مشغول گرداند چنانکه هیچ عبادتی بحسب
اوقات از و متروک نگردد در وقت نماز نماز و در وقت
راز راز و در وقتی که کسب نفقه حلال باید کرد از برای
خود یا عیال کسب و در وقتی که حج باید کرد حج و در وقتی که
خدمت بندگان خدای باید کرد خدمت دیگر آنکه
تواند که التفات خود را از دنیا و از اغراض او و جاه
و ناموس و رعونت و سایر گرفتاریها کنده دارد
و دیگر آنکه حق سبحانه قدرتی از نزد خود کرامت کند
و بآن قدرت دل و سر خود را از هر ذکر و اندیشه

غیر حق سبحانه تهی تواند کرد و یاد خداوند سبحانه
بر دل او چنان غالب آید که در غلبهٔ ذکر آن حضرت
خود را و غیر خود را فراموش کند و همیشه نظر دل او تر
او مقصور بود بر شهود و حضور آن حضرت طایفهٔ
را که این حال بر دوام باشد نهایت سعادت همراه
ایشانست فرزند دلبند همتی دار که زود ترا از انچه
دانستن آن بر تو فرض است و بی آن قطع این طریق
میسر نیست از اعتقاد صحیح و دانستن علم احکام خداوند
خود را فارغ گردانی و بدوام عبادت صوری و معنوی
مشغول گردی باید آنکه حق سبحانه اعتبار و تعظیم
و دید غیر خود را از دل و سر تو دور گردانیده همگی ترا
بهمگی آنچه مقصود از تست مشغول گرداند خداوندا
بعزت آنانکه ایشانرا بمحض عنایت از اعتبار و تعظیم

غیر و دید خود خلاص گردانیدی بنده زادهٔ حقیر
و ضعیف خود را که جز عنایت و رأفت و رحمت تو
امیدی و پناهی پدر گرفتار او ندارد از همه گرفتاریها
خلاص و آزاد گردان بمنه و کرمه

عمر غمّر جهد
غیر حق هر ذره کان مقصود تست
تیغ لا بر کش که آن معبود تست ۞ فرزند و نور دیده همگی
همت بران دار که ترا هیچ بایستی در دل بغیر حق سبحانه
نباشد هرچه غیر حق سبحانه دل ترا بخود مشغول گرداند
به لا اله الا الله گفتن آن چیز را از دل دور کرده چنان
کن که آن چیز را دشمن خود دانی همیشه از حق سبحانه
بنیاز تمام آن خواهی که بغیر خود بهیچ چیز گرفتار نگرداند
طهارت پاک ساز در خلوتی نماز گذار سر بر زمین
نهاده از حق سبحانه طلب کن که ترا در دل بندگان

خاص خود راه دهد سعادت جز این مدان که بندگان
حق سبحانه ترا در دل جای داده از حق سبحانه بطلبند که
محبت خداوند را در دل تو جای شود **مثنوی**
ترا یک پند بس در هر دو عالم * که بر ناید ز جانت بی خدا دم
اگر تو پاس داری پاس انفاس * بسلطانی رسانندت ازین پاس
تو مباش اصلا کمال اینست و بس * تو ز خود گم شو وصال اینست و بس
بعد ازان که طهارت پاک سازد
دو رکعت نماز بگذارد هر کدام سوره که بهتر داند
آنرا بخواند بعد ازان این دعا را بخواند **اَللّٰهُمَّ
اِنِّي اَسْاَلُكَ وَاَتَوَجَّهُ اِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ اِنِّي اَتَوَجَّهُ بِكَ
اِلٰى رَبِّي فِي حَاجَتِي اَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي** بعد ازان حاجت
خیر خود بنیاز و یقین تمام از حق سبحانه بخواهد بعد

از حاجت این الفاظ را گوید **اَللّٰهُمَّ شَفِّعْهُ
فِي نَفْسِي اَللّٰهُمَّ شَفِّعْهُ فِيَّ**
خداوندا بحرمت آنانکه بنور رحمت خاص ایشانرا
از اندیشهٔ غیر خود خلاص گردانیدی ما فقیرانرا بدر
دوری یافت آن رحمت گرفتار گردان آمین

سعادت حقیقی چون که درین بود که بنقد بشهود حق سبحانه
از خود و هرچه هست غایب شویم چونکه این سعادت
حقیقی میسر نشد همه دولتها شده گیر همت آن بود که
همگی خود را دریافت و رسیدن باچنین مقصودی
صرف کرده شود بمباشرت و مواظبت ترک و تجرید
و تخلیه حقیقت از شواغل کونیه و مستلذات فانیه
سرمایه این بود که همگی سرمایه در نیل حظوظ عاجله نیست

شد آفتاب عمر بغروب رسید بچه چیز تدارک مافات
توان کرد التماس از دوستان و فرزندان آنکه
خالصاً لوجه سبحانه چنان کنند که حالا که بحیات و
وجوانی و بسلامت عقل از آفات و بسلامت اعضا
واسباب جمعیت از امن وغیر آن متنعم شده اند از نزد
حق سبحانه همتی دارند که همگی خود را صرف در ذکری
کنند که جزای آن اذکرکم از حق سبحانه باشد
اگر اهمال در امتثال امر فاذکرونی واقع شود
ندانم تا چها شود در خانهٔ تنگ تاریک بی روزن بی
چراغ غیر ظلمت چه باشد چونکه بنور ذکری که مامور
شده ایم از ان ظلمت مقتضای طبع خلاصی میسر نشد
چه خواهد حاصل بود
وصیت این فقیر بنسبت اخوان و فرزندان آنست که

از حق سبحانه طلبند که ایشانرا چنان سازد که هیچ بایستی
نماند غیر از خداوند سبحانه و رسیدن و متحقق شدن
باین اوج که شهود و حضورش با حق سبحانه بروجهی
باشد که از جمیع خواست و بایست این عالم و آن عالم
تهی گردد بی آن میسر نیست که پاسبان انفاس خود
باشد و جهد کند که در هر نفس خود را بحق سبحانه چنان
حاضر سازد بوصف نیاز و شکستگی در مقابلهٔ عزت
و کبریاء حضرت حق سبحانه که از خود و غیر خود تهی گردد
ترقی بنهایتی کند که عبارت از خلاصی از مجموع قیودیت
تحصیل اینچنین مشغولی جز بمواظبت بطریقهٔ خواجگان
و خلفاء ایشان بتخصیص خلیفهٔ آخرین که خاتم این نسبت
برسبیل کمال ایشان بوده اند حضرت خواجه بهاءالدین
نقشبند قدس الله تعالی ارواحهم و رضی عنهم جمیعهم

میسّر نیست چه اختیار این برگزیدگان آنست که در هر نفس
از یاد کرد و نگاه داشت و یاد داشت غافل نباشند
تعبیر از چنین کاری باین کرده اند که وقوف قلبی در هیچ
نفس از دل دور نشود بحسب انفاس و ازمان و جمیع
مشغولیها از کسب و تجارت و افعال جوارح بهیچ وجه
از ذکر که بوقوف قلبی باشد غافل و ذاهل نشود و وقوف
قلبی عبارت از آگاهی و حاضر بودن دل است بحق سبحانه
بران وجه که دل را بایستی غیر حق سبحانه هیچ نباشد
عزّت و عظمت هیچ چیز را در دل نماند غیر حق سبحانه
و خوف و هیبت غیر از دل برود محبّت و عظمت و خوف
و هیبت آن حضرت بر دل مستولی گشته دل از مزاحمت
محبّت و عزّت و عظمت غیر نجات یافته بجز حق سبحانه را
دوست ندارد و از غیر او اندیشه نکند چون چنین شود

حق سبحانه بمحض عنایت امداد دید و دانش و شهود
معرفت غیر خود خلاص کرداند و در حرم سیمای بیخودی
از خود آزاد شده ملحق بمحصیمین کرده رَزَقَنَا اللّٰهُ و
اِیَّاکُمُ الخَلَاصُ مِنْ نُفُوسِنَا بحرمة محمّد صلّی الله علیه وسلم
وصیّت دیگر آنست که بدیدن و مطالعه کتب صوفیه
بسیار مشغول شدن بر وجهی که از نسبت خواجگان
قدس الله ارواحهم و ورزش آن نسبت شریف که جامع
جمیع نسبتهاست و خلاصه و منتهای مجموع طریقهاست
غافل شوند و دل را بهر چه شنوند از سخنان بلند
و احوال و اذواق که بینند و شنوند مشغول سازند
از کاریکه همه دولتها بازبسته بآنست غافل شوند
بسی زیان و خسران باشد کدام کار و کدام ذوق
و حال و کدام طریقه ازین طریقه بلندتر بود که در هر نفس

بوصف بندگی و مذلت در مقابله عزت و کبریاء
حق سبحانه متوجه بحق سبحانه شده از گرفتاری بغیر
حق سبحانه بنده خود را خلاص سازد حقیقت ذکر
لا اله الا الله آنست رقم نیستی بر ناصیه غیر کشیده
شود و دل را از اندیشه آن خلاص کرده شود و اثبات
هستی حق سبحانه بحسب هر نفس بوصف محبوبی در دل
کرده شود تا چنان شود که تکلف از میان برخیزد

السلام علیکم و رحمة الله
و برکاته ملتمس این فقیر از تمامت دوستان آنکه خالصاً
لوجه سبحانه بهمگی همت ملتفت بران باشند که
حق سبحانه بمحض عنایت بی علت از گرفتاری بندگی
غیر خود آزادی کرامت فرماید و بتمامی این فقیر را گرفتار
بندگی خود گردانیده ازین فقیر هیچ نگذارد اشتهی

عدماً لا اعوده ابداً پر شدم هنوز از خود نجاتی
میسر نشد دشوار باشد که ازین عالم این درمانده را
برند بار گران خودی را ازین فقیر بمحض عنایت بردارند
چونکه متوهر شده است که گنده وجود خودی بی استیلای
آتش درد دوری و حرقت تاسف از حرمان از دوام شهود
بذهول از وقوف و شعور بخود میسر نیست التماس میکنیم که
خواطر شریفه دوستان مصروف بران باشد که
حق سبحانه این فقیر را از خواب گران بی دردی بیداری
کرامت کرده بدردی که موجب گداز باشد گرفتار
گرداند مثنوی درد تو باید دلم را درد تو
لیک نی درخورد من درخورد تو درد چندانی که میدانی فرست
ناتوانم هرچه میدانی فرست کفر کافر را و دین دین دار را
ذره دردت دل عطار را معلوم باشد که آنچه مقصود

از عالم است انسانیت آنچه مقصود از انسانست
دوام گرفتاری بدرد و دوریست چه در مرآت درد
دوری چیزی ظاهر است که از غیر آدمی از هیچ
چیز ظاهر نیست چیزی که در خزاین قدسیان موجود
نتوانست شد در مرآت درد خاکیان ظاهر است
وجمال باکمال معشوقی جز درین مرآت ظاهر نتوان
دید امید از الطاف بی نهایت حق سبحانه آنکه
این فقیر را و همهٔ دوستان را بسبب مواظبت بر طریقهٔ
پسندیدهٔ بزرگوار خواجگان که بحقیقت مقصود
آفریدن نگاه داشت آداب این طریقت حقیقت
انسانی از کثافت موانع خلاص شده متذکر
از گم شدهٔ خود شده بسوزی و گدازی مشرف
شود که سبب حصول و وصول بآنچه مقصود از

از کارگاه خاکیانست شود ❊ بیت
بی دلی را که عشق بنوازد ❊ جان او جلوه گاه خود سازد
دل او را ز غم بجان آرد ❊ تن او را ز غصه بگدازد
بخودیش آنچنان کند مشغول ❊ که بمعشوق هم نپردازد
گر گشایم بحث این را من بساز ❊ تا سوال با جواب آید دراز
ذوق نکته عشق از من میرود ❊ نقش خدمت نقش دیگر می شود

آنرا که کحل بینایی دیدهٔ
بصیرت کشیدند نظر او جز بر مقصود حقیقی نیفتاد
مران صاحب دولتی را بچنین سعادت مشرف گردانند
اوّلاً او را دلی دهند که بدیدهٔ ایمان و بقوت محبت
ناظر جناب او باشد سبحانه چون اینجا رسد دل او
در مقام حضور مستغنی گردد از ذکر زبان و دل و غیر آن
زیرا که اطلاع او بحضور حضرت حق سبحانه مانعست

از یاد کردن درین مقام همچنانکه بلند گفتن موجب
حجابست از حق سبحانه آهسته گفتن نیز بدل و غیر آن
موجب حجابست چه قرب حضرت حق سبحانه بنسبت ذرات
وجود او متساویست اما ذکر بعد از اطلاع برین قرب
عبارت از دوام ملاحظهٔ قرب اوست و این مقام را
حیا لازمست چنانکه گفته اند بیت
کار نادان کوته اندیش است ٭ یاد کردن کسی که در پیش است
مر ارباب تمکین را که در کارخانهٔ خدایی بذل وجود
کرده اند حضرت وهاب مطلق جل شانه بذل وجوده
ایشان خلعت وجود حقیقی در بر ایشان پوشانیده
درین حال هرچه بر ایشان گذرد از ذکر و غیر آن
منسوب بایشان نیست کان بعض الکملة من ورثته
حقیقة الذکر عبارة عن تجلیه

لذاته بذاته فی عین العبد من حیث اسم المتکلم
چونکه حقیقت ذکر عبارت از انکشاف مخصوص است
از حیثیت اسم متکلّم که متضمن حضور و شهود هستی حق
سبحانه بود چاره نبود وصف تکلم بحضور ذاتی حقیقت
ذکر آمد عین عبد مظهر است ما وسعنی ارضی ولا سمائی
ولکن یسعنی قلب عبد المؤمن تشریف خاص مر انسان را
مقرر شد بهمگی همت دران باید کوشید که اینچنین
ذکری را در و جای شود پس ذکر باید گفت بروجهی که
دل مرتبط بذکر بروجهی باشد که از غایت حضور بمذکور
در زمان ذکر ذهول از غیر وجود شود تا برسد
بجایی که از صفت ذکر نیز ذاهل شود ازین مرتبه ترقی
بفنای حقیقی جز نیاز و اظهار و افتقار و حسن سوال
ممکن نیست و این فنا عبارت از انست که این ذکر را

صفت مذکور پیند خود را جز نا و دانی نه پیند که آب
حیات ذکر را حق سبحانه بمحض عنایت در عین او ظاهر
گردانیده است بعد ازین وصف دیدن و دانستن
را بسبب استغراق در شهود چنان گم کند که نه از وصف
و نه از ذات خود خبر دارد چونکه بسبب ذکر باین درجهٔ
علیا ترقی واقع شود همه چیزها از شهود تو برخیزد و چنانکه
هیچ چیز در نظر نماند نظر نیز نماند اینجا بود که سرّ
کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ وَیَبْقَیٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِکرام
ظاهر شده وجود محدثات را بتمامی از نظر برگزیدگان
بردارد آنکه بعضی از کبار فرموده اند که الذکر اعلی المقامات
کلها حق دانسته جمیع حیات بذل در تحصیل حقیقت
ذکر بذکر باید کرد اگرچه بحقیقت تحی ذکر قیام نمودن
دشوارست غریم لا یقضی دینه لیکن چاره جز بذل خود

در مراضی ذکر هیچ نیست رب یسر ولا تعسر اللهم خر لی
و اختر لی قال الله تعالی
وَاذْکُرْ رَبَّكَ یعنی اذا نسیت غیره ثم نسیت نفسک
ثم نسیت ذکرک فی ذکرک ثم نسیت فی ذکر الحق ایاک کل ذکر
چونکه بی نسیان غیر حقیقت ذکر میسر نیست اول درجه
آنست که ذاکر بسبب مشغولی بذکر غیر حق را فراموش
کند درین مرتبه چونکه خود منسی نیست درجهٔ دیگر آنکه
بسبب کمال شغل بذکر خود را نیز فراموش کند درین
درجه چونکه حاضر و آگاه بذکر هست درجهٔ دیگر آنکه
در ذکر ذکر را فراموش کند بسبب حضور تام که
با مذکورش میسر شود درین سه وجه بسبب حصول
نسیان فنایی و بقایی اثبات کرده اند بضرورت
ازین جهت بفنا و فنا، فنا و بفنا، فنا، فنا تعبیر کرده اند

سه مرتبه بسیار کرده اند چون که فنا حقیقی پدید ار
حق سبحانه در مرتبهٔ افعال و صفات و ذات از دید
خود و افعال و صفات فانی شد نیست درجهٔ دیگر
در ذکر آن آمد که در یاد کردنی که حق سبحانه ترا کرده است
همه ذکرها را فراموش کنی در کریمهٔ
بزرگان گفته اند یاد حق سبحانه بنده را توفیق
ذکر است در مراتب ذکر چونکه در هر درجه از درجات
ذکر ذاکر بی توفیق حق سبحانه میسر نیست گویا تو در میان
نیستی ذاکر او ست جل ذکره اینجا بود که حقیقت بندگی
که نیستی تامست در شهود معبود میسر شود و کمال اخلاص
اینجا میسر شود بی آنکه حق سبحانه ترا بسبب ذکر با چنین
کمال رساند رقم سعادت حقیقی که حسن خاتمت مبتنی
بر آنست بر جبین مکتوب نیست اهتمام در آن کردن که

بحسب انفاس پس جدید ترا حضوری بسبب ذکر
حاصل شود از ضروراتست پس پاس انفاس پس
بحسب دوام ناگزیر است نظم یک یکدم که در زیر دل جانست
خدا داند که چه اسرار پنهانست ** اگر تو پاس داری پاس انفاس
بسلطانی رسانندت ازین پاس ** ترا یک پند بس در هر دو عالم
که بر ناید ز جانت بی خدا دم ** و ورزش طریقهٔ خواجگان
رضوان الله علیهم اجمعین در تحصیل این سعادت
تامترین اسبابست
بحق محمد صلی الله علیه و علی آله و سلم سلوک این طریقه
مستقیمه موجب وصول بسعادت حقیقه نسبت
مجموع طوایف مسلمین است
سعادت حقیقی در انکسار و افتقار و نیستی از خود و با
خود است سبب تحصیل این معنی دوام احضار آن

حضرت جل ذکره در دل بوصف محبوبی و بقا چنانکه
دل از تذکر محبوبی آن حضرت چنان متاثر شود که او را
بهیچ چیز محبت نماند و در تذکر بقا هستی آن حضرت
هیچ چیز را در نظر او قدری و وجودی نماند اگر این
معنی بی مشغولی بذکری میسر شود بر سبیل دوام کمال
سعادتست و اگر میسر نشود از شغل بذکری و یا نگاه
داشت رابطهٔ میان خود و یکی از بندگان حق سبحانه که
اعتقاد واسطگی را شاید چاره نیست تا بسبب
کم شدن مدد مراد او و بایست خود را در بایست او
کم کردن آن نسبت که حقیقت نیستی است در حق سبحانه
میسر شود و دوام شهود آن حضرت بی مزاحمت وصف
احضار او میسر نشود پیش از مشغول باین طریق
توبه از انچه شاغل اوست از دوام این ورزش

باید که آراسته باشد هیچ سببی در تحصیل این دولت
از خوردن حلال که بجد ضرورت باشد بنسبت نگاه
داشت جمعیت باطن قوی تر نیست این همه که گفته شد
بعد از انست که عقیدهٔ خود را بر طریقهٔ سنت و جماعت
درست کند و از بدعتها محترز باشد بیت
تو در افکن خویش قسم تو ز دوست خواه ماتم باش و خواهی سور باش
انچه از تو مطلوبست بی آرامی پیش نیست و نالیدن
از درد فرقت و دوام نیاز با آن حضرت که ترا از
میانه بر دارد بشهود هستی خود بر تو اینست اثر تو
باید که این معنی ظاهر باشد چون بیقراری و بی
آرامی از تو ظاهر شد بکمال بندگی متحقق شدی اگر
عنایت فرموده بشرف شهود و وصول برساند
آن کار خداوندست نظم غیر حق هر ذره کان مقصود تست

تیغ لا برکش که آن معبود تست   ناگزیر تو منم ای حلقه گیر
یکنفس غافل مباش از ناگزیر   مقصود آنکه اشتغال
بمقتضای رسوم و عادات از نسبت معنویه که انجذاب
باطن است در هر نفس بتجلی سبحانه دور نه اندازد

حقیقت عبادت خضوع و خشوع و شکستگی و نیاز است که
از شهود عظمت حق سبحانه بر دلی ظاهر شود ظهور
اینچنین سعادتی موقوف بر محبت است ظهور محبت
موقوف بر متابعت حضرت محمد رسول الله علیه
من الصلوات اتمها و من التحیات ایمنها متابعت
موقوف بر دانستن طریق متابعت این معنی بی تحصیل
علوم دینی متعذر بضرورت ملازمت علما که وارثان
علوم دینی اند برای این غرض می باید کرد از جماعت

بعلما که علوم را وسیله معاش دنیوی و حصول جاه
گردانیده اند محترز باید بود مگر آنکه علماء متقی یافت
نشوند بضرورت ازین نوع مردم باید مقصود خود
حاصل کرد از صحبت درویشان که رقص و سماع کنند
بی تحاشی هرچه باشد گیرند و خورند پرهیز باید کرد و
از شنیدن معارف و توحید که سبب نقصان
عقیده در مذهب اهل سنت و جماعت شود دور
باید بود و تحصیل از برای ظهور انوار معارف حقیقیه که
بازبسته بمتابعت حضرت محمد رسول الله باشد باید
کرد والسلام   الحمد لله
رب العالمین الرحمن الرحیم سبحان الله رب العرش
العظیم اللهم صلی علی محمد النبی الامی و علی آله
وسلم خداوندا بعزت و قدری که محمد رسول الله را

صلی الله علیه وسلم نزد تست این درمانده را بالیقینی
از نزد خود مشرف گردان که بقوت آن یقین از
محبت و معرفت و شهود و وجود غیر تو آزاد گشته
بمحبت و معرفت و شهود و وجود تو گرفتار گردم

دولت معنوی آن نیست که
کسی بر عرش نشیند دولت معنوی آنست که دل
خود را خالی سازد از شواغل کونیه که قلبُ المؤمن
عرشُ الله الاعظم و بعد ازانکه دل خود را فارغ و آزاد
و پاک گرداند ازانچه نمی شاید و نمی باید خواه بعرش
برندش و خواه بفرشش بل آنجا که اوست نه عرش
است و نه فرش اصل کار تصفیهٔ محل است از شواغل
و موانع تا قابل قبول مواهب گردد

قلندری تجرید حقیقت خودست از موانع و دور کردن

است آنچه از جانب اوست و باقی داشتن است آنچه
از جانب حق سبحانه است و گم کردن خود را بحیثیتی که هرچند
خود را جوید نیابد چنانکه مرید شیخ ذوالنون از ابویزید
پرسید که ابویزید کجاست سلطان گفت سی سالست که
بایزید را می جویم نمی یابم اگر تو می توانی یافت بجویش

قال الشیخ عبدالقاهر ابو النجیب السهروردی رحمة الله
علیه فی کتاب له اداب المریدین فی الفصل الاول منه
واجمعوا علی ان الفقرُ افضلُ من الغنی اذا کان مقرونا
بالرضی و لذلک اختاره النبی صلی الله علیه وسلم
واشار الیه جبرئیل بذلک حین عرضت علیه مفاتیح
خزاین الارض علی انه لا ینقص له ما عند الله جناح بعوضة
فاشار جبرئیل ان تواضع فقال ارید ان اجوع یوما

واشبع یوما فاذا جعت تضرعت الیک وذکرتک
واذا شبعت حمدتک وشکرتک وبذلک تحتج من یرد
بعرض علیه من الدنیا وقول النبی صلی الله علیه
وسلم اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی
فی زمرة المساکین ولو سال الله ان یحشر المساکین
فی زمرته لکان لهم الفخر العمیم والفضل العظیم فکیف
وقد ساله ان یحشر فی زمرتهم وامره الله تعالی
بالصبر معهم فقال تعالی وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ
رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ فان احتج
محتج بقول النبی صلی الله علیه وسلم الید العلیا
خیر من ید السفلی وقال الید العلیا هی المعطیه والید
السفلی هی السایله قیل له الید العلیا تنال الفضیلة
باخراج ما فیها والید السفلی تنال المنقصة بحصول الشی

فیها وفی تفضیل السخاء والعطاء دلیل علی تفضیل الفقر
لانه لو کان ملک الشی محمودا لکان بذله بالعطاء مذموما
فمن فضل الغنی للانفاق والعطاء علی الفقر کان کمن
فضل المعصیة علی الطاعة لفضل التوبة وانه فضل التوبة
ترک المعاصی المذمومة فکذلک فضل العطاء والانفاق
انما هو لاخراج المال الملهی عن الله عز وجل

درویشی تراشیدن رقم هستی است
از لوح وجود که هرچند از خود درخود چیزی طلبد نیابد
واگر هردو عالم او را طلبند نیابند اگر صفتی در وی یابند
از آن او نیست بلکه از آن دیگریست که بطریق انعکاس
در و ظاهر شده است یا صفتی است که از پیشگاه هست که
مظهر آن صفت گشته است وجودک ذنب لا یقاس به
ذنب دع نفسک وتعالی نشانی داده اند خوش از خرابات

که التوحید اسقاط الاضافات

چونکه نهایت ذکر بلکه نهایت مجموع مقامات شهود
مذکور و استغراق دروست در کریمهٔ وَاَنَّ اِلَی رَبِّكَ الْمُنْتَهٰی
وَلَیْسَ وَرَاءَ اللّٰهِ مُنْتَهٰی اشارت بآنست پس بهمگی همت در آن
باید کوشید که جز هستی حق سبحانه در مبدا اندیشه
نماند تا بوسیلهٔ اینچنین اندیشه ترقی بآن اوج تواند کرد که
در سر و روح و در ظاهر و باطن مشهود غیر حق سبحانه
نباشد در کریمهٔ کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ تنبیه باین
سر است حمداً لله که در طریقهٔ خواجگان قدس الله ارواحهم
بعضی ازکیا و اصفیا را در مبدا اینچنین دولتی بی وسیلهٔ
هیچ چیز غیر صدق عقیده و افتقار و التجا بحق سبحانه
حاصل است آنچه برین
کس است آنست که غیر اعتقاد اهل سنت و جماعت چیز

دیگر از معتقدات بر ایشان در باطن خود هیچ نگذارد
عمل بموجب شریعت که موجب کتاب و سنت است بر خود
لازم داند چنان همت دارد که حق سبحانه زود از رذایل
التفات بمحرمات و مباحات غیر ضروریه پاک گرداند
چنانکه در ظاهر و باطن غیر شریعت هیچ نماند این معنی را
می باید که از علماء حقانی بخدمت و ملازمت و پرسش
دانسته بعمل آرد بعد آنکه درین کار مستقیم شد بنده باین
مقدار باید که نکند از حق سبحانه طلبد که او را از التفات
بغیر خود پاک گرداند مواظبت بر طریقی که سبب وجدان
مذکورست لازم داند چندان جد و جهد کند که نقاب
و حجاب تعمل و کسب او در سبب آگاهی بحق سبحانه از دید
آگاهی بحق سبحانه برداشته شود چون این دولت حاصل
شد این زمان حضور بی غیبت است بعد ازین باید اهتمام

کرد که آکاهیش بحضور از غایت حضور نماند حصول این
سعادت را فنا گفته اند اینجا که رسیده شود آنچه تعلق
به بندکی و عبودیت داشت از و مؤدّی شد بر و لازمست
درین مقام که ثابت قدم بود مزید الطاف و عنایت
از حق سبحانه طلبد اگر چنانکه دیدهٔ بصیرت را بمحض عنایت
کشاده کردانیده نمایند که حضور او بران حضرت جلّ ذکره
پرتویست از وصف حضور ذاتی آن حضرت اینجا بود که
بقا حقیقی مشرف شده ببیند که آنچه منسوبست و مضافست
از وجود از آن او نیست در بحر نیستی چنان کم شود که
هر چند خود را جوید نیابد اینست فنا حقیقی زینهار تا خود را
کم در شریعت نکنی و چنان نکنی که غیر شریعت در ظاهر و باطن تو
هیچ نماند و از اینجا ترقی یابان نکنی که باطن ترا آکاهی بغیر حق
سبحانه نماند و از وصف حضور نیز غایب نشوی تمنّای وصول

بجیلی که فنا حقیقی آنست نکنی که موجب خرابی تو می شود
ذکر کو ذکر تا ترا جانست ٭ زندکی دل ز ذکر وهابست
چون تو فانی شوی ز ذکر بذکر ٭ ذکر خفیه که کفته اند آنست
من کلامه القدسیّة العلیّة فراشی بر خود می باید کرفت دل
از خس و خاشاک تعلقات کونیّه پاک می باید ساخت تا قابل
قبول نزول سلطان جذبه کردد چون سلطان جذبه در تخت
دل نشست جنود طبیعت مقهور کشت نفس و شیطان بر کوشه
رفت إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا
افساد قریه اینست که نظام سابق نماند این زمان حکم جذبه راست
هر جا که برد برد السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

قد وقع فراغ هذه النسخة الشریفة فی شهر جمادی الاول سنه ثلاث و خمسین و تسعمایه
فی بلدة القسطنطنیه علی ید الفقیر الحقیر الی رحمة الغنی موسی السمرقندی عامله الله بلطفه الخفی

جبه‌لی حافظ احمد السید حمزه فی جلد ۱۰ قطعه

Süleymaniye Kütüphanesi
Kısmı | Hacı Mahmud Ef.
Yeni kayıt | 3112
Eski kayıt |

[illegible]
[illegible]
[illegible]